



مطالعه تطبیقی چهار مؤلفه مدرنیزاسیون، طبقات انقلابی، توسعه اقتصادی و خشونت در انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر

نادر پروین^۱، فرهاد پروانه^۲

چکیده:

مطالعه تطبیقی انقلاب‌های اجتماعی، بر اساس نظریه‌های انقلاب همواره از جذابیت خاصی برخوردار بوده است. انقلاب ۱۳۵۷ جمهوری اسلامی ایران و انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ م مصر، دو مورد از این انقلاب‌ها هستند که می‌توان از زوایای مختلفی به واکاوی و بررسی آنها پرداخت. از این جهت هدف پژوهش حاضر مطالعه تطبیقی مؤلفه‌های مدرنیزاسیون، طبقات انقلابی، ارتباط توسعه اقتصادی و اجتماعی با توسعه سیاسی، خشونت و سرکوب در دو انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر بر اساس نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون می‌باشد. نگارنده در تحقیق حاضر که از روش تحلیل تاریخی- تطبیقی بهره گرفته است، می‌کوشد به این پرسش اصلی پاسخ دهد که نظریه توسعه نامتوازن تا چه اندازه قابلیت تبیین علی و انطباق با این دو انقلاب دارد؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که مدرنیزاسیون و سکولاریسم در ایران و مصر سرنوشتی متفاوت پیدا کرده، بدین صورت که در مصر عمدتاً "ماهیتی دولتی به خود گرفته اما در ایران عصر پهلوی، دین و دولت به عنوان دو عنصر مجزا ولی موازی قلمداد می‌شد. در مصر نه توسعه اقتصادی و نه رشد اقتصادی اتفاق افتاد، در حالی که در ایران اواخر عصر پهلوی رشد اقتصادی اتفاق افتاد اما منجر به توسعه اقتصادی نشده است. در ایران محوریت طبقات انقلابی برعهده روحانیت شیعی بود اما در مصر مردم ارتباط چندانی با روحانیت اهل سنت برقرار نکرده و محوریت انقلاب ۲۰۱۱ برعهده جوانان بوده است. در مصر خشونت افراطی نظام سلفی در جهت اجبار مردم به همراهی با انقلاب به وفور رخ داده در حالی که در ایران خشونت دولتی بر ضد مردم وجود داشته است. به طور کلی اگرچه نظریه توسعه نامتوازن در مورد بعضی از جنبه‌های شکلی انقلاب ۱۳۵۷ ایران و ۲۰۱۱ مصر کارایی دارد اما فاقد توانایی در تبیین زوایای درونی و محتوایی این دو انقلاب است. بخصوص مؤلفه‌های فرهنگی در انقلاب اسلامی نظریه توسعه نامتوازن را با چالش اساسی مواجه ساخته است.

واژگان اصلی: انقلاب اسلامی ایران، انقلاب مصر، توسعه نامتوازن هانتینگتون، مطالعه تطبیقی.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران، به مثابه پدیده‌ای که بر بنیاد ارزش‌های دینی و با تکیه به روش‌ها و شیوه‌های نوین حکومتی امروزین شکل گرفت، الگوی جدیدی از مقاومت و مبارزه با استبداد و استعمار را به نمایش گذاشت، الگوی جدیدی از مدیریت در عرصه قدرت، سیاست و حاکمیت را متجلی و شکل جدیدی از تاثیرگذاری؛ متفاوت از کارکرد تاریخی مزبور را بنا نهاد. بعلاوه انقلاب اسلامی ایران توانست نوعی جریان احیاگری، بیداری فکری و ایدئولوژیک را هدایت و سامان داده و نیز برای نخستین بار «امت اسلامی» را به عنوان یک مفهوم انقلابی وارد ادبیات سیاسی جهان کند. (نصیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۰) جدا از این موارد، انقلاب اسلامی ایران مباحث نظری مربوط به انقلاب‌ها را با تحول اساسی مواجه ساخت و چالش‌های جدیدی در برابر نظریه پردازان حوزه انقلاب از جمله جان فوران، تدا اسکاچپول، گلدستون، هانتینگتون و کرین بریتون ایجاد کرد، مسئله مهمی که نیاز به بررسی‌های مجدد دارد.

یکی دیگر از انقلاب‌های دوران معاصر، انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ در مصر بوده است. این انقلاب (نوره ۲۵ ینایر)، مجموعه‌ای از ناآرامی‌های مدنی، اعتراضات و راه پیمایی‌هایی را شامل می‌شد که از ۲۵ ژانویه (۵ بهمن ۱۳۸۹) آغاز و تا ژوئن ۲۰۱۲ و استعفای حسنی مبارک از ریاست جمهوری، تشکیل حکومت نظامی و به قدرت رسیدن محمد مرسی ادامه پیدا کرد. گرچه به نظر می‌رسد انقلاب مصر به صورت غیر مستقیم از انقلاب اسلامی نیز متأثر بوده است، اما در عین حال دارای خصیصه‌ها و مؤلفه‌های قائم به ذات و مختص خود بوده است که تفاوت ماهوی با انقلاب اسلامی ایران ایجاد کرده است. از این جهت با بررسی نقاط افتراق و احیانا اشتراک این دو انقلاب در چارچوب نظریه «توسعه نامتوازن» ساموئل هانتینگتون، می‌توان به نتایج مهمی پیرامون انقلاب‌ها دست یافت.

ساموئل هانتینگتون از محققانی است که در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» به موضوع انقلاب در بستر نوسازی پرداخته و انقلاب را جنبه‌ای از مدرنیزاسیون دانسته است. او عقیده دارد که نوسازی از طریق بسیج سیاسی که بوجود می‌آورد به انقلاب ختم می‌شود. به باور وی «نابسامانی‌های سیاسی بیش از همه از دگرگونی سریع اجتماعی مایه می‌گیرند و دیگر آنکه وارد شدن سریع گروه‌های اجتماعی تازه وارد در عرصه سیاست با تحول کند نهادهای سیاسی همراه بوده است». (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۴) به عبارت دیگر هنگامی که نرخ رشد تحرک اجتماعی و گسترش پهنه اشتراک سیاسی بالا باشد ولی نرخ رشد سازماندهی سیاسی و نهادی شدن امور پایین باشد نابسامانی سیاسی رخ می‌دهد. خصوصاً نابسامانی‌هایی از نوع انقلاب در جوامعی رخ می‌دهند که

«نوعی تحول و دگرگونی اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده باشند و فراگردهای نوسازی و تحول سیاسی آن‌ها از فراگردهای دگرگونی اجتماعی و اقتصادی‌شان واپس مانده باشند». (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۳۶)

نوشتار پیش رو با عنایت به اهمیت اعتبار تئوری توسعه نامتوازن ساموئل هانتینگتون درباره علل و عوامل انقلاب‌ها، که یکی از نظریات پرکاربرد در مطالعات سیاسی و جامعه‌شناختی انقلاب است، انجام گرفته است؛ از این جهت که موضوع مطالبات و مشارکت سیاسی در جوامع دستخوش انقلاب و فقدان توسعه سیاسی از جمله در ایران و مصر مورد توجه و تمرکز قرار می‌گیرد و مهم‌تر اینکه نسبت بین توسعه اقتصادی و اجتماعی و میزان همخوانی با توسعه سیاسی از نقطه عطف این نظریه است. این نظریه از این جهت که مورد توجه و استفاده برخی از پژوهشگران خارجی و داخلی مانند آبراهامیان، قاسمی، هراتی و فلاحت پیشه قرار گرفته و به دلیل اعتبار تئوری و به جهت توجه به مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در خصوص تحولات انقلابی، محل بحث و نگرش نو و جدید است، از این جهت پژوهش حاضر پرتویی جدید بر مطالعات پیشین می‌افکند.

پیشینه پژوهش

تاکنون در چند مورد ذیل به بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر پرداخته شده است که در رابطه با موضوع حاضر هرکدام از مطالعات پیشین دارای اشکال اساسی می‌باشد؛ گشنیزجانی (۱۴۰۲) تنها به بررسی تطبیقی نقش اخوان المسلمین و روحانیت شیعی در انقلاب مصر و ایران، البته بدون عنایت به نظریه توسعه نامتوازن پرداخته است. در چهار مقاله انجام شده در ایران (هراتی، ۱۳۹۴؛ قاسمی، ۱۳۹۸؛ سبزه‌ای و همکاران، ۱۳۹۸ و عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۹۹) پیرامون نقش مؤلفه‌های اقتصادی و اجتماعی در وقوع انقلاب‌ها، هراتی از اساس نظریه توسعه نامتوازن را فاقد توان تحلیل و تبیین دو انقلاب ایران و مصر معرفی کرده، قاسمی صرفاً "انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داده و به انقلاب مصر عنایتی نداشته، سبزه‌ای و همکاران نیز بدون توجه به نظریه توسعه نامتوازن تنها پیامدهای اقتصادی انقلاب اسلامی ایران بعد از سال ۱۳۵۷ را مورد بررسی قرار داده و اعتقاد دارند تمام شاخص‌های اقتصادی انقلاب اسلامی ایران در ده سال اول (۱۳۶۷-۱۳۵۷) منفی بوده اند که به تدریج اندکی بهبود یافته اند و عظیمی دولت‌آبادی نیز تنها تأثیر توسعه اقتصادی، اجتماعی بر فرایند مدرنیزاسیون در ایران، لیبی، تونس، مصر، یمن، مراکش و الجزایر را مورد بررسی

قرار داده و به این نتیجه دست پیدا کرده که شاخص های ده‌گانه توسعه در کشورهای که شاهد انقلاب نبوده‌اند، از جمله مراکش و الجزایر به مراتب بهتر از کشورهای بوده که در آن‌ها انقلاب رخ داده است، اما پژوهش حاضر ضمن نقد نظریه توسعه نامتوازن، ابعادی دیگر از قابلیت‌های این نظریه در تبیین افتراق و اشتراک دو انقلاب اسلامی ایران و ۲۰۱۱ مصر را مورد بررسی قرار خواهد داد که در مطالعات پیشین مورد توجه قرار نگرفته است.

نوسازی و مدرنیزاسیون در ایران و مصر در آستانه انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱

یکی از مفاهیم اصلی نظریه توسعه نامتوازن، نوسازی و مدرنیزاسیون است؛ به زعم هانتینگتون انقلاب در جوامع بسیار سستی که در سطح پایینی از فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی هستند و همچنین در جوامع بسیار نوین به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه انقلاب عمدتاً در جوامعی اتفاق می‌افتد که نوعی مدرنیزاسیون شدید را تجربه کرده باشند و تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی از تحولات و دگرگونی‌های سیاسی سریع‌تر اتفاق افتاده باشد. بنابراین انقلاب مختص جوامع در حال گذر از سنت به مدرنیته و در حال توسعه است، از این جهت همه انقلاب‌ها کامل نیستند، بلکه انقلابی کامل است که موفق به تأسیس و آفرینش سامان سیاسی نوین شود. (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۸۸)

به نظر می‌رسد براساس این نظریه تا حدی بتوان فرایند نوسازی در ایران و مصر در آستانه انقلاب را توضیح داد. هم ایران و هم مصر به عنوان کشورهایی با اکثریت مسلمان بوده‌اند که در دهه‌های منتهی به انقلاب شاهد نوعی مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه تحت تأثیر استیلای فرهنگ غرب مسیحی بودند که توسط نظام‌های سیاسی حاکم بر دو کشور هدایت و از طریق عده‌ای از نخبگان اجرا می‌شد که در نتیجه آن دگرگونی‌های مشابه زیادی در ساختار اجتماعی و نظام ارزشی هر دو کشور به صورت «مدرنیسم اسلامی» یا «ملی‌گرایی مشروطه لیبرال» ایجاد شده است.

(Moaddel, 2005:2) اما هم به دلیل ماهیت این تغییرات و هم نوع مواجهه اقتدارگرایانه در اجرای آن و هم جهت‌گیری‌های سکولاری، نه تنها منجر به پیدایش ایدئولوژی‌ها، سبک‌های زندگی، طبقات جدید و آگاهی اجتماعی شد بلکه اعتراضات مختلف در هر دو کشور از سوی طیف‌های سنت‌گرا بر ضد مدرنیزاسیون به وقوع پیوست. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۲۳-۲۲) یک ویژگی ایران و مصر در این مورد ایجاد نهادهای آموزش مدرن در کنار اعزام دانشجو به کشورهای غربی است که حاصل آن تربیت افرادی بود که ضمن اداره بخش عرفی نهاد سیاسی، بخش سنت جامعه را با چالش

مواجه می ساختند.

یکی از مواردی که هانتینگتون در تحلیل انقلاب ها به آن توجه دارد وضعیت روانی و اجتماعی طبقات مختلف درگیر در فرایند انقلاب می باشد؛ رابطه این استدلال و نوسازی در ایران و مصر را به دو صورت می توان فرمول بندی کرد؛ در مرحله اول مدرنیزاسیون هر دو کشور توسط نهادهای سیاسی بسته و اقتدارگرا بسیار شتابان، غرب گرا و به صورت معیوبی (شبه مدرنیزم) انجام شد که البته حاصل آن تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زیادی بود و بسیاری از طبقات اجتماعی ایران و مصر را در وضعیتی از اختلال هنجاری، هیجانی و ناامنی روان شناختی و «بی جا شدگی اجتماعی» قرار داد. (Arjomand.1986:383-414) در گام دوم این استدلال، بحران روان شناختی، فرهنگی و اجتماعی منجر به شکل گیری گفتمان غرب زدگی در ایران و مبارزه با نوسازی در مصر شد که در آن واکنش خصمانه علیه مدرنیزاسیون تبدیل به نگاهی رمانتیک به سنت های اسلامی (شیعی) - ایرانی در ایران و مصری - اسلامی (سنی) در مصر شد. برآیند این دو استدلال این است که در بحران روان شناختی و اجتماعی شکل گرفته در هر دو کشور این تنها اسلام و سازمان های دینی بودند که به صورت ملجأ و پناهی برای طبقات و افراد سنت گرا در تقابل با مدرنیزاسیون عمل می کرد. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۳۳-۳۲) در همین راستا بین عملکرد دولت پهلوی با مصر جمهوری در نوع مدرنیزاسیون و سکولاریسم یک تفاوت اصلی مشاهده می شود؛ نخست اینکه رژیم پهلوی در صدد جدایی دین از نهاد سیاسی و در قیاس با مصر با شدت عمل می نمود اما سکولاریسم در مصر بخصوص از دوران عبدالناصر اغلب به معنای دولتی کردن دین بوده است و نه جدایی این دو. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۵۱) البته از زمان سادات، نهاد سیاسی مصر نوعی عقب نشینی از سیاست های سکولار در پیش گرفت که راه را برای فعالیت جنبش های اسلام گرا باز نمود.

تفسیر نحوه ناهماهنگی فرایند مدرنیزاسیون که در نظریه توسعه نامتوازن وجود دارد به صورت های مختلفی انجام گرفته است؛ به عنوان نمونه در نگاهی روان شناختی مدرنیزاسیون شدید می تواند باعث «انقلاب در انتظارات فزاینده» بشود که اقتصاد جامعه ظرفیت پاسخ گویی به آن ها را نداشته باشد و در نتیجه حسی از «محرومیت نسبی» یا نا امیدی جامعه را فرا بگیرد که در بطن آن جنبش های انقلابی رخ دهد. (Goldston.1982:192-194) یکی از مشهورترین عبارات هانتینگتون این عبارت است که «بیشترین احتمال وقوع یک انقلاب در جوامعی مطرح می شود که پس از دوره ای طولانی از توسعه اجتماعی و اقتصادی، فرایند مدرنیزاسیون و توسعه سیاسی با سرعتی آهسته تر

نسبت به تحولات اجتماعی و اقتصادی حرکت کند» (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۲۶۵) به نظر می‌رسد در این مورد، این نظریه فاقد تطبیق با انقلاب اسلامی ایران و مصر است. زیرا در هر دو کشور سرعت آهنگ مدرنیزاسیون جلوتر یا حداقل برابر با سایر مؤلفه‌ها بوده است. از طرفی تحلیل شکست و پیروزی جریان‌های مختلف در هر دو کشور بدون توجه به فرایند مدرنیزاسیون ممکن نیست.

طبقات و گروه‌های انقلابی

یکی از مهمترین موارد مطرح شده در نظریه توسعه نامتوازن، نوع و کیفیت فعالیت گروه‌ها و طبقات انقلابی و نقش آن‌ها در پیدایش انقلاب‌ها و آفرینش و تأسیس سامان سیاسی و نگرش این گروه‌ها درباره نوسازی بوده است. در این رابطه می‌توان گفت در ایران محوریت اعتراض طبقات مختلف بر علیه نهاد سیاسی پهلوی، روحانیت شیعی بود، در حالی که در مصر علی‌رغم نفوذ علمای اسلام گرا به دلایل مختلفی که در ذیل خواهد آمد این گروه نتوانست به صورت جدی به بسیج مردم در انقلاب ۲۰۱۱ و بر عهده گرفتن محوریت اعتراضات پردازد و انقلاب مصر عمدتاً با محوریت طبقات متوسط و جوانان انجام گرفت. در تفسیر مسائل فوق می‌توان گفت در ایران روحانیت شیعی دارای پیشینه‌ای از قدرت معنوی و نفوذ اجتماعی در بین طبقات مختلف بود، در حالی که برخلاف روحانیت شیعی، روحانیت مصر از جمله علمای الازهر به دلیل وابسته بودن به نهاد سیاسی و رضایت از وضع موجود به دلیل امکان مشارکت سیاسی، به دست گرفتن اداره اوقاف، دارالافتا، گسترش شعبات خود در سراسر مصر و استفاده از رسانه‌های دولتی از قبیل تلویزیون نه تنها انگیزه چندانی برای فعالیت‌های انقلابی نداشتند بلکه از نفوذ چندانی در بین طبقات مختلف انقلابی هم برخوردار نبودند. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۲۰۰-۲۰۱) با تکیه بر همین خصیصه دولتی بودن الازهر است که بعضی از محققان، دولت و نهاد سیاسی مصر در آستانه انقلاب ۲۰۱۱ را دولتی «سکولار دینی» قلمداد کرده‌اند. (Bayat.2013:186) اما دولتی شدن نهاد الازهر به معنای آن نبود که سایر گروه‌ها و علمای اسلام‌گرا به طور مطلق به خواسته‌های نهاد سیاسی گردن بگذارند، از این رو بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا از جمله اخوان المسلمین و جماعت اسلامی به فعالیت‌های خشونت‌زا، بنیادگرایی و محافظه‌کاری اسلامی روی آوردند. بنابراین نمی‌توان در انقلاب ۲۰۱۱ مصر نقش وارونه علما و جریان‌های اسلام‌گرا بخصوص جریان‌های سلفی را نادیده گرفت. زیرا قدرت زیاد این گروه‌ها در برهه انقلابی مانع از شکل‌گیری اقتداری یکپارچه در بین انقلابیون شد. این در حالی

بود که روحانیت شیعی مبارز برخلاف روحانیت محافظه‌کار، به جز مقطع کوتاه دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ که با استفاده از ظرفیت مدرنیزاسیون و دریافت نذورات و وجوهات بازار تا حدی توان مالی خود را افزایش دادند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۳-۵۳۳)، در دوره پهلوی از هرگونه امکاناتی محروم بود و ناامیدی از تغییر رویکرد سکولاریسم دولتی و شکل‌گیری اعتراضات مختلف از سوی گروه‌ها، جریانات و طبقات مختلف بر علیه نهاد سیاسی باعث شد که محوریت اعتراضات را برعهده بگیرند. (Fischer.2003:viii) نکته مهم در این مورد این‌که روشن‌فکران در جهت استفاده از نفوذ روحانیت شیعی در بسیج توده‌ها، اختلافات خود با روحانیت اسلام‌گرا را کاهش دادند، از این جهت در اندیشه روشن‌فکرانی هم‌چون جلال آل‌احمد و علی شریعتی، استقلال فرهنگی به اندازه استقلال اقتصادی و سیاسی مهم قلمداد می‌شد. (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۳۵-۳۴؛ شریعتی، ۱۳۸۶: ۱۲۳) برای مثال جلال آل‌احمد تجدید حیات اسلام شیعه را مؤثرترین واکسن در برابر بیماری واگیر مدرنیزاسیون و غرب‌زدگی معرفی و با درک این حقیقت که روحانیت توان پیشبرد نهضت‌های اجتماعی را دارد، «آن‌ها را با صلاحیت‌ترین پزشکان تولیدکننده این واکسن قلمداد و معرفی می‌کرد». (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۳-۲) نشریه «نوید» وابسته به حزب توده نیز ضمن استقبال از «نهضت متمدنی مذهب»، مبارزه بین روحانیت با نهادهای سیاسی و امنیتی از جمله ساواک را به «نبرد حق‌طلبی» تشبیه می‌کرد. (نوید، ۱۳۵۵: ۳) بنابر اعتقاد آبراهامیان در جریان قیام ۱۵ خرداد به عنوان یک حادثه سیاسی مهم در آغاز فعالیت‌های انقلابیون، نیروهای سکولار و ترقی‌خواه در کنار مذهب‌یون بر علیه نهاد سیاسی پهلوی به مبارزه برخاستند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۳۵)

یک نکته مهم درباره همراهی روشن‌فکران و نیروهای سیاسی مختلف با روحانیت شیعی این بود که اغلب با عنایت به پیشینه روحانیت شیعی در دوره قبل از انقلاب اسلامی، تصور می‌شد روحانیت شیعی پتانسیل تشکیل حکومت و نهاد سیاسی را ندارد، به همین جهت چندان به عنوان رقیب جدی در عرصه تأسیس نهاد سیاسی نگریسته نمی‌شد و این گروه‌ها عمدتاً "در صدد استفاده از نفوذ اجتماعی آن‌ها در جهت مبارزه با نهاد سیاسی بودند. (سنجایی، ۱۹۸۳: ۸/۲۰) در این باره کریم سنجایی چنین می‌گوید: «در واقع ما تصور می‌کردیم روحانیت دو موضع بیشتر نخواهد داشت یا موضع ارتجاعی، محافظه‌کاری و سازش با نهاد سیاست در پیش خواهد گرفت یا این‌که در جهت همراهی با خواسته‌های آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهانه مردم اقدام خواهند کرد». (سنجایی، ۱۹۸۳: ۲۰/۱۹-۱۰) در اندیشه سران مجاهدین خلق نیز ضمن تأکید بر این مهم که «در قرآن مسلمان غیر

انقلابی وجود ندارد» روحانیت مبارز را دوستان خود معرفی کردند. (سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۵۲: ۵) در نزد علی شریعتی به عنوان تأثیرگذارترین روشن فکر دهه ۱۳۵۰ نیز بر «دوگانه مذهب و روحانیت» از جمله «مذهب علیه مذهب» (شریعتی، ۱۳۸۷) و «تشیع علوی و تشیع صفوی» (شریعتی، ۱۳۸۵) تأکید شده و مذهب و تشیع صحیح و انقلابی را ستوده است. از همین روست که شریعتی به روحانیت محافظه‌کار می‌تازد اما از روحانیت مبارز دفاع می‌کند. حتی خود محمدرضا شاه در دهه ۱۳۵۰ متأثر از روایت‌هایی بود که مدرنیزاسیون را تا حدی به معنای کم رنگ شدن نقش عمومی دین و روحانیت قلمداد می‌کرد و بیشتر دل مشغول فعالیت‌های مارکسیست‌های اسلامی بود و می‌گفت: «اصولاً» در دنیا بساط آخوند رو به اضمحلال است». (علم، ۱۳۹۴: ۶ / ۴۳) سخنرانی‌های امام خمینی نیز نشان می‌داد که وی تصویری از حضور روحانیت در عرصه مدیریت نهاد سیاسی ندارد. از جمله اینکه در سخنرانی خود در ۱۰ آبان ۱۳۵۶ چنین می‌گفت: «در یک همچو زمانی که ما دستان بسته است، ما هیچ کار ازمان نمی‌آید، راهی نداریم، تبلیغاتی نداریم، در یک همچو زمانی ما هر فرد لازم داریم، آنهایی که قلم را دستشان گرفته اند و دارند ترویج می‌کنند از شیعه، فرض کنید چهار تا غلط هم دارد، خوب غلطش را رفع بکنید، اینها را طرد نکنید... این دانشگاهیها فردا مقدرات مملکت دست اینهاست. تو که وزیر نمی‌شوی، من و تو که وزیر نمی‌شویم، ما که شغلان علی حده است...» (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۳ / ۲۵۰-۲۴۹)

مجموع این عوامل و شرایط زمینه ساز مقبولیت روحانیت مبارز در جریان بحران انقلاب اسلامی و مقدمات به قدرت رسیدن آن‌ها را فراهم ساخت. از این جهت علمای شیعی مبارز در ایران در مقابل تلاش دولت برای سکولاریسم و مدرنیزاسیون و به تبع آن تغییر قوانین مبتنی بر شریعت و توجه به کدها و قوانینی جدید حقوقی که از نظام حقوقی کشورهای غربی اخذ کرده بودند ایستادند؛ زیرا نهاد سیاسی اختیارات و مناصبی شرعی از قبیل قضاوت و ثبت قراردادها، اداره اوقاف و اموال وقفی و امر آموزش که تا قبل از آن در اختیار علما بود به میزان زیادی تحت مدیریت خود در آورد. (Moustfa.2000:19؛ میلانی، ۱۳۸۳: ۸۰)

باید افزود که سکولاریسم دولتی در دوکشور ایران و مصر به صورت‌های مختلفی تجلی پیدا کرد؛ بدین گونه که در ایران به معنای تضعیف، حذف، به سکوت واداشتن روحانیون و جدا کردن نهاد سیاسی و دین بود که البته ناموفق بود (فرامرزی، ۱۳۹۱: ۹۸-۹۶) در حالی که در مصر سکولاریسم به معنای دولتی شدن نهاد دین و استفاده کردن نهاد سیاسی از نهاد دین در جهت نیل به

مقاصد مورد نظر بوده است. نمونه عینی این مورد در مصر، الازهر بوده است که تمام تلاش مبارک و رؤسای جمهوری قبلی به سمت به دست گرفتن مدیریت این نهاد مذهبی معطوف بوده است. از این لحاظ تجربه نهاد سیاسی مصر هم ناموفق بود؛ زیرا نهاد دین به عنوان جزئی از نهاد سیاسی در آمد. این تفاوت در سکولاریسم دولتی در ایران و مصر پیامدهای سیاسی مهمی داشت؛ از جمله در کوران انقلاب در هر دو کشور، نهاد روحانیت شیعی از قدرتی بیشتر نسبت به علمای مصر برخوردار بود. بدین صورت در ایران و مصر در آستانه انقلاب، روحانیت شیعی خود را مواجه با دولت مقتدری می دید که سیاست های مدرنیزاسیون و سکولار را بدون اعتنا به نارضایتی جامعه روحانیت به پیش می برد در حالی که علمای مصر با دولتی مواجه بودند که دست به عقب نشینی در برخی سیاست های سکولار و مدرنیزاسیون زده بود. بنابراین وقوع یک انقلاب تمام عیار علیه دولت سکولار پهلوی با مشارکت اقشار مختلف جامعه به رهبری یک روحانی بلند مرتبه و با غلبه شعارها و نمادهای دینی، آخرین و مؤثرترین حربه انقلابیون در ایران بود. هرچند سرنوشت هر دو گروه به مانند هم نبوده است. در ایران روحانیون شیعی از بین گروه های رقیب موفق به تأسیس و آفرینش سامان سیاسی شدند در حالی که در مصر اخوان المسلمین سنی مذهب موفق به تأسیس و سامان سیاسی نشدند.

یک تفاوت دیگر در بین این دو گروه مربوط به اندیشه های نوسازی بود، روحانیت شیعی از طریق قدرت نرم و فتاوی مذهبی و منبر توان بسیج توده ها را داشته و حتی مرتب به نوسازی در سنت و سنن دینی اقدام می کردند؛ از جمله این که امام خمینی در سال های منتهی به انقلاب اسلامی مقادیر زیادی پول از بازار برای بسیج توده ها دریافت کرد. (Dabashi.1991:212)

هم چنین شیوه و روش سخنرانی و انتقال پیام آیت الله خمینی به مخاطبین به صورت هدف مند و تا حدی مبهم بود تا برای مخالفان پراکنده شاه جذاب باشد و آن ها را به هم متصل کند. (Gholizadeh and Hook.2012:23) در حالی که گروه های دینی در مصر عمدتاً "تحت تأثیر اندیشه های سلفی ابن تیمیه و تندرو بودند. از این نظر یکی از مواردی که در نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون به صورت تلویحی به آن توجه شده است تفکیک موقعیت انقلابی با پیامدهای انقلاب است (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۹۸)؛ موقعیت انقلابی زمانی است که در آن مدعیان و رقبای انقلابی به صحنه سیاسی ورود می کنند در حالی که پیامدهای انقلابی به معنای ظهور و به صحنه آمدن عناصری جدید به جای عناصر قدیم در شرایط پسا انقلابی می باشد. (Tilly.2017:193) براین

اساس پیامد انقلابی در انقلاب اسلامی ایران این بود که روحانیت شیعی از بین همان (موقعیت انقلابی‌ها) به قدرت رسید، در حالی که در انقلاب ۲۰۱۱ در مصر اخوان المسلمین تنها در مقطع کوتاهی قدرت به دست گرفتند و سرانجام گروه‌های سکولار و غیر دینی توانستند به سلطه این جمعیت و رئیس‌جمهور منتخب آنان محمد مرسی بر سامان سیاسی مصر پایان دهند.

نکته مهمی که در تحلیل و تفسیر هانتینگتون از انقلاب‌ها مغفول مانده این است که در ایران، سازمان‌ها، طبقات، احزاب، جریان‌ها و گروه‌های سکولار که به نوسازی اعتقاد داشتند اغلب حذف یا نابود شده بودند (Bayat, 1998: 144) در حالی که «مساجد، مکان‌های امن برای گردهمایی، ارتباط، مشورت، برنامه‌ریزی، رسانه‌ای کردن سرکوب دولتی و سازمان‌دهی انقلابیون در سطح ملی بودند» (Parsa, 1989: 234) برخلاف گروه‌های شبه‌مدرن، روحانیت هم در ایران و هم در مصر از این مزیت برخوردار بودند که دارای ظرفیت نهادی ارزشمندی از جمله هزاران مسجد، حوزه و انجمن بودند، اما رویکردهای متفاوت هر کدام، یک جریان (شیعی) را غالب و جریان دیگر (سنی در مصر) را مغلوب ساخت.

یک مسئله دیگر در کشور مصر، در آستانه انقلاب ۲۰۱۱ که ریشه در فرایند تاریخی مدرنیزاسیون و شکل‌گیری دولت مدرن در این کشور دارد، تأسیس و گسترش مدارس جدید است که به تدریج تعدادی از فارغ‌التحصیلان آن‌ها ادعای فهم صحیح دین داشته و اقتدار علمای دینی را نمی‌پذیرفتند. به لحاظ تاریخی مصر که فرایند نوسازی و ایجاد نظام آموزشی جدید را چندین دهه زودتر از ایران آغاز کرد، شکاف عمیق‌تری نسبت به ایران، بین روحانیت و کنشگران دینی با گروه‌های مدرن‌تر و علمای محافظه‌کار جامعه تجربه کرد که اغلب با خشونت و دشواری‌های تاریخی مواجه بوده است. به عنوان نمونه جمعیت اخوان المسلمین همواره از رفتار سیاسی علمای الازهر و همراهی آن‌ها با استعمارگران خارجی انتقاد کرده است. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۲۰۷، ۲۰۸) تقابل بین الازهر و گروه‌های مسلح اسلام‌گرا هم‌چون جهاد اسلامی و جماعت اسلامی نیز شدیدتر بوده است. (کوپل، ۱۳۶۶: ۳۲۴) اما در ایران تقابل بین علمای شیعی و کنشگران سیاسی و اجتماعی دیگر از جمله سازمان مجاهدین خلق و نهضت آزادی حداقل تا سال ۱۳۵۷ به این میزان فعال نشده بود، حتی در مواردی نهضت آزادی در میان روحانیون به عضوگیری پرداخته و در مواردی دیگر دست به ائتلاف با روحانیت می‌زد. (منصوری، ۱۳۷۸، سند ۱۲۰ / ۵) تا جایی که به سازمان مجاهدین خلق مربوط است، مطرح شدن آن‌ها به عنوان جوانانی مسلمان در اوایل دهه ۱۳۵۰ که به مبارزه سیاسی با

نهاد سیاسی برخاسته بودند نه تنها با مخالفتی آشکار و گسترده در بین عموم روحانیت مواجه نشد، بلکه شور و شوقی در میان روحانیون مبارز نیز برانگیخت، حتی از سال ۱۳۵۴ به بعد علی‌رغم جدی شدن اختلافات میان مجاهدین خلق و روحانیت شیعی، این اختلافات منجر به تقابلی شدید نشد. (جعفریان، ۱۳۹۰: ۳۴۵) عدم تقابل شدید روحانیت شیعی و کنشگران سیاسی و اجتماعی به دو مسئله برمی‌گشت؛ نخست اینکه در ایران سکولاریسم به معنای جدایی دولت و روحانیت بود و در نتیجه روحانیت همواره مستقل و جدای از دولت بودند و نقش پررنگی در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی پهلوی نداشتند؛ از این جهت برخلاف علمای الازهر در مصر، از نظر سازمان‌هایی هم‌چون نهضت آزادی، روحانیت جزئی از نهاد سیاسی محسوب نمی‌شد. مجاهدین خلق نیز علی‌رغم اینکه از سال ۱۳۵۴ به بعد به منتقد روحانیت شیعی تبدیل شدند، اما اقدام علنی علیه روحانیت اولویت آن‌ها نبود. (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۲۳۴) دوم این که هیچ‌کدام از این احزاب و کنش‌گران سیاسی چه از نظر عملکرد و شبکه و چه از نظر تعداد اعضا، رقیب جدی برای سازمان روحانیت محسوب نمی‌شدند. بخصوص این که هم نهضت آزادی ایران و هم سازمان مجاهدین خلق دارای جمعیت کم و فعالیت آن‌ها عمدتاً^۱ به تهران محدود می‌شد، هرچند منابع و تعداد طرف‌داران سازمان مجاهدین خلق بیشتر از نهضت آزادی بوده است. جدا از این موارد خیلی از روشن‌فکران چپ‌گرا از قبیل دکتر علی شریعتی نیز در زندان به سر می‌بردند. این در حالی است که جمعیت اخوان المسلمین و الازهر در مصر هم از نظر منابع سازمانی، اجتماعی، مالی و هم از نظر شعبات و شبکه هواخواهان بسیار گسترده تر از نهضت آزادی و مجاهدین خلق بوده‌اند. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۲۱۲-۲۱۱) افزون بر موارد فوق به دلیل سرکوب سیاسی شدیدتر و بسته بودن فضای سیاسی ایران در دوران پهلوی نسبت به مصر دوران مبارک، نهضت آزادی تنها ۱۹ ماه فعالیت نسبتاً^۲ آزاد، آن هم نه در چارچوب سیاست رسمی و مشارکت در سامان سیاسی، داشته است و سازمان مجاهدین خلق نیز به دلیل اتخاذ رویکرد خشونت و مشی مسلحانه به صورت عینی امکان فعالیت نداشت. از این جهت این دو جمعیت تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، هیچ‌گاه قادر به بسیج توده‌ای نبودند. لازم به توضیح است که این سازش و تحمل گروه‌های مختلف با روحانیت مبارز شیعی تنها تا پیروزی انقلاب اسلامی طول کشید و اختلافات آن‌ها در دوران پس‌انقلاب نمود پیدا کرد؛ زیرا اکثر گروه‌های رقیب دست خود را از رسیدن به نهاد سیاسی کوتاه دیدند.

ارتباط توسعه اجتماعی و اقتصادی با توسعه سیاسی

اساس نظریه توسعه نامتوازن ساموئل هانتینگتون مبتنی بر عدم توسعه سیاسی همزمان با توسعه اجتماعی و اقتصادی است. سؤالی که توسط عده‌ای از محققین از جمله آصف بیات مطرح می‌شود این است که چرا به زعم طرفداران تطبیق این نظریه با انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ در مصر، ایران دهه ۱۹۷۰ به رغم داشتن اقتصاد نسبتاً "پر رونق، طبقه متوسط ثروتمند، توان نظامی بالا و متحدان بین‌المللی قدرتمند و نظام سیاسی سرکوب‌گر شاهد یک انقلاب اجتماعی بود؛ در حالی که مصر از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۱ با اقتصادی فقیرتر، طبقات متوسط گسترده فقیر و فضای سیاسی لیبرال شاهد وقوع انقلابی تمام‌عیار به مانند ایران نبود. (بیات، ۱۳۷۹: ۷۵) اینجاست که نظریه هانتینگتون در بعضی جهات فاقد توان تبیین انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر است؛ در پاسخ به پرسش فوق می‌توان گفت بعد از ۴۷ سال از انقلاب اسلامی و ۱۴ سال از انقلاب ۲۰۱۱ مصر مسائل و پیامدهایی نموده پیدا کرده است که در نظریه هانتینگتون به دلیل تأکید بر شکل‌های صوری و زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب و نه پیامدهای آن مورد توجه قرار نگرفته است. از جمله این موارد رویکردهای فرهنگی در شکل‌گیری و تداوم روحیه انقلابی است. از طرفی اصلاحات اقتصادی که نهاد سیاسی پهلوی و مصر در دوره حسنی مبارک به صورت «آمرانه و از بالا» انجام دادند و در صدد بودند منتج به دگرگونی‌هایی در بین طبقات پایین جامعه شود، هرگز موفق نبود. به سخن دیگر نگرانی رژیم سیاسی ایران بیشتر از آزادی سیاسی بود به صورتی که فضای باز سیاسی را تهدیدی بر ضد ساختار سیاسی به دلیل شیوع فعالیت‌های کمونیستی و اسلام‌گرایی قلمداد می‌کرد (قاسمی، ۱۳۹۸: ۹۵) و حسنی مبارک نیز فضای باز سیاسی را فرصتی برای فعالیت نیروهای اسلام‌گرای سلفی و تهدیدی برای سامان سیاسی تصور می‌کرد. از طرفی در مصر «اسلام حقیقی» هم در نظر و هم در عمل به صورت یک موضوع رقابت بین طیف‌های مختلف حتی سکولارها تبدیل شد و نتیجه آن بود که هم سکولارها هوشیارتر شدند و هم معتقدات اسلامی گسترش پیدا کرد؛ به صورتی که تلویزیون دولتی مصر بسیاری از نمایش‌های غیر اخلاقی را از برنامه‌هایش حذف نمود و از اوایل دهه ۱۹۸۰ برنامه‌های اسلامی بیشتر نمایش داد. این مسئله تا حدی باعث تلطیف اوضاع اجتماعی می‌شد. (بیات، ۱۳۷۹: ۱۱۵) بعضی از محققان از جمله نیکی کدی نیز مدرنیزه کردن در ایران عصر پهلوی را ظاهری، شبه مدرنیسم و ظاهری می‌دانند که سنخیتی با فرهنگ ایرانی نداشته است. (کدی، ۱۳۹۰: ۲۹۴؛ کاتوزیان، ۱۳۷۳) بنابراین نظریه توسعه نامتوازن در بخش اقتصاد و اجتماع تا آنجا با وقوع انقلاب اسلامی مطابقت دارد که مربوط به عملکرد

رژیم در مباحث توسعه نامتوازن اقتصادی و اجتماعی بود اما با علل مشارکت انقلابیون در انقلاب سنخیت ندارد؛ زیرا برخلاف مردم مصر، عامل اقتصادی جزء آخرین عوامل تأثیرگذار در وقوع انقلاب اسلامی ایران بوده است و شرکت کسبه و بازاریان در انقلاب عمدتاً^۱ به دلیل پیوستگی با نهاد دینی بوده است. البته مشکلات بهداشتی در بین مهاجران روستائی، وابسته بودن به بلوک غرب، عدم توسعه درونزاد در هردو نظام سیاسی ایران و مصر مشهود است. بررسی آماری شعارهای مطرح شده در انقلاب اسلامی نیز نشان می‌دهد که اهداف و آرمان‌های فرهنگی بیشترین و اهداف اقتصادی کمترین فراوانی داشته است (هراتی، ۱۳۹۴: ۹) که این مسئله حاکی از آن است نارضایتی مردم ایران از وضعیت فرهنگی جامعه و نهاد سیاسی در دوره پهلوی شدیدتر و شاید مهمترین علت بوده که رفته رفته به نارضایتی سیاسی مبدل گشته است. بدین صورت که در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، فضای روشنفکری ایران متأثر نوعی «بومی گرایی»^۲ و «جهان سوم گرایی»^۳ بوده که طی آن کسب استقلال سیاسی و فرهنگی از سلطه غرب و مقابله با غرب زدگی و کوشش برای «بازگشت به خویش» به اولویت اصلی بخش مهمی از روشنفکران و گروه‌های سیاسی تبدیل شد. برای این منظور بخشی از روشن فکران از ظرفیت‌های بومی موجود در جامعه از جمله اسلام و روحانیت شیعی و ارائه تفسیری متفاوت، جدید و انقلابی از اسلام شیعه و تبدیل آن به سلاحی برنده به نام ایدئولوژی انقلابی استفاده نمودند. (بروجردی، ۱۳۷۸: ۱۲۳)

درباره نقش توسعه ناهمگون اقتصادی و اجتماعی با توسعه سیاسی در مصر نیز باید گفت نارضایتی اقتصادی نقش اصلی در شکل گیری انقلاب مصر داشته است. برخلاف نظریه توسعه ناهمگون که بر پیشرفت سریع اقتصاد در برابر توسعه کند سیاسی تأکید دارد، در آستانه انقلاب ۲۰۱۱، ساختار اقتصادی مصر توسعه یافته در زمینه شاخص‌های مطرح شده با توسعه نبود، از این جهت نمی‌توان از توسعه نیافتگی نهاد سیاسی در کنار توسعه اقتصادی صحبت به میان آورد. بدین صورت نه در ایران و نه در مصر، توسعه اقتصادی به معنایی که در نظریه توسعه نامتوازن مطرح شده اتفاق نیفتاده است.

نکته دیگری که در تحلیل‌های هانتینگتون مورد توجه قرار نگرفته این است که اغلب انقلاب‌های قرن بیستم در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار از سنت به مدرنیته، زمانی به وقوع

1. Nativism

2. Third Worldism

پیوسته که «برآمدگی بسیار بزرگ جوانان» رخ داده باشد. (Goldston, 2002: 11-12) از این جهت شاید بتوان گفت که حتی در کشورهای در حال توسعه نیز غیر ممکن است که میلیون‌ها فرصت شغلی برای جوانان فراهم کرد. بنابراین نمی‌توان نظریه توسعه نامتوازن را به صورت یکسان با انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مطابقت داد. زیرا در ایران اواخر دوره پهلوی به صورت نسبی رشد اقتصادی و نه توسعه اقتصادی اتفاق افتاد و اقتصاد جزء عوامل آخر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران بود، در حالی که در مصر وضعیت بد اقتصادی و فقر اقتصادی از عوامل اصلی انقلاب ۲۰۱۱ بود. عقب افتادگی سیاسی و عدم توسعه سیاسی متناسب با بهبود رشد اقتصادی ناشی از افزایش قیمت نفت یکی از تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران با انقلاب مصر بوده است، در حالی که سیاست سرکوب و خشونت با مخالفان و انجام دیر هنگام اصلاحات سیاسی (فضای باز سیاسی)، تحولات سریع اجتماعی و اقتصادی، افزایش نرخ سطح سواد و شهری شدن، ظهور طبقات اجتماعی همراه با توقعات و انتظارات جدید و به صحنه آمدن لایه‌های جدید جمعیتی موسوم به «طبقه متوسط» که عمدتاً تحصیل کرده، حقوق‌بگیر، شهرنشین، با دانش روز و خواهان مشارکت سیاسی بودند، تأخیر در توسعه سیاسی نهاد سیاسی و عدم امکان جذب مشارکت این طبقات و همچنین نخبگان، به دست گرفتن کنترل انقلاب توسط یکی از احزاب یا گروه‌های رقیب، ادامه حیات عناصر ضد انقلاب و انقلابی به صورت دو گانه، فرسایشی بودن تقابل انقلابیون و ضد انقلابیون از مؤلفه‌های مهم در نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون است که تا حد زیادی در مورد انقلاب اسلامی و انقلاب ۲۰۱۱ مصر هم مصداق پیدا می‌کند.

خشونت، سرکوب و نیروهای مسلح

یکی از موارد مطرح شده در نظریه توسعه نامتوازن کاربرد خشونت در انقلاب‌های شرقی در بین گروه‌های انقلابی در جهت ارباب روستائیان مبنی بر گرویدن به انقلاب می‌باشد که این مورد با انقلاب مصر سنخیت دارد ولی چندان با انقلاب اسلامی ایران مطابقت ندارد؛ بدین صورت که در مصر در آستانه انقلاب گروه‌های سلفی هم چون جماعت اسلامی و اخوان المسلمین به خشونت علیه مردم و حتی نهاد سیاسی دست می‌زدند در حالی که در ایران این محمد رضاشاه بود که به سرکوب سیاسی مخالفان می‌پرداخت. هرچند نهاد سیاسی مصر در زمان حسنی مبارک نیز از سیاست سرکوب مخالفان سرکوب استفاده می‌کرد اما به شدت و حدت دولت پهلوی دوم نبوده

است. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۵۲) نکته مهم درباره شکل‌گیری و تشدید فعالیت گروه‌های اسلام‌گرای تروریستی در مصر در فاصله انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب ۲۰۱۱ این بود که گروه‌هایی هم‌چون القاعده و جماعت اسلامی (که مادر سازمان القاعده محسوب می‌شد) نبردی مسلحانه با هدف مبارزه با «غرب» و «کفار» با اهداف تمدنی و نه لزوماً بر علیه ساختار سیاسی دنبال می‌کردند و تصاویر آن به کمک اینترنت، رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی جدید در سراسر جهان مخابره می‌کردند، (Bayat.2008:110-111) به عنوان نمونه گروه جماعت اسلامی به کرات دست به اقدامات تروریستی در بین مردم و گروه‌های غیر مسلمان مصر زد و قربانیان زیادی از بین مردم عادی به ویژه مسیحیان گرفت. (Ibrahim.1996:124) بنابراین نوع خشونت گروه‌های اسلامی در مصر به گونه‌ای بود که نوعی از اسلام‌هراسی در بین بخش‌های مختلف جامعه شکل گرفت که در ایران عصر پهلوی نظیر نداشت. بخصوص جامعه مسیحی مصر که حدود ۱۳ درصد جمعیت مصر را تشکیل می‌دادند و بیشتر آن‌ها ساکن اسکندریه بودند نسبت به سال‌ها تبعیض و خشونت جریان‌های اسلام‌گرا بر علیه خود شکایت داشتند، زیرا بارها کلیساها و محله‌های آن‌ها هدف عملیات‌های تروریستی گروه‌های سلفی قرار گرفته بود، در نتیجه حساسیتی دوچندان به حاکم شدن اسلام‌گرایان داشتند. (Stempel .1377:45) جدا از این موارد خشونت نیروهای اسلام‌گرا در مصر باعث شده بود که درآمد حاصل از بخش توریسم مصر که عمدتاً وابسته به ورود توریست‌های مرفه غربی بود به شدت آسیب ببیند. (Ragab.2014:4) البته در ایران عصر پهلوی گروه‌هایی هم‌چون فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی دست به اقدامات تروریستی و خشونت می‌زدند، اما تفاوت اقدام این گروه نسبت به گروه‌های اسلام‌گرای مصر این بود که نوک فعالیت‌های مسلحانه آن‌ها بر علیه نهاد سیاسی حاکم بود نه بر علیه مردم عادی. هم‌چنین فضای اجتماعی و سیاسی ایران در آستانه انقلاب اسلامی ایران شاهد خشونت‌هایی هم‌چون آتش زدن سینماها و بوتیک‌ها نیز بود که هنوز دقیقاً مشخص نشده از سوی کدام سازمان یا افراد و به چه منظوری انجام شده است. جدا از تأثیری که انقلاب اسلامی تا پیروزی نهایی خود بر مبارزان مسلح مصری گذاشت، تصویری که از حاکمیت روحانیت شیعی بر سپهر سیاسی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به مردم مصر در آستانه انقلاب ۲۰۱۱ می‌رسید عمدتاً «مدلی ناموفق و از دست رفته از انقلاب» بود تا الگوی الهام بخش. (Roy.2012:76) علاوه بر این، سیاست سرکوب توسط نهادهای سیاسی اقتدارگرا در ایران و مصر تجلی‌های متفاوتی داشته است که در این بین نقش نیروهای مسلح و ارتش حائز اهمیت است؛

هم محمد رضا شاه و هم حسنی مبارک به عنوان نمونه‌های عینی حکومت‌های سلطانی به معنای مورد استفاده ماکس وبر، اقتدار و سلطه خود را به کمک ارتش و نیروهای مسلح به زیان نهادهای مدنی و رسمی اعمال کرده و جز حفظ اقتدار و سلطه شخصی به هیچ قانون یا ایدئولوژی دیگری پایبند نبودند. هر دو با استفاده از ثروت‌های کلان دست به خریدن وفاداری حامیان و مجازات مخالفان می‌زدند و برای تسلط و کنترل بر نخبگان، فرماندهان و سرآمدان نظامی آن‌ها را از یک دیگر جدا نگه می‌داشتند. (Goldston.2011:12) از این لحاظ عدم استقلال و وابستگی ارتش به شخص حاکم در هر دو کشور مشهود و به همین خاطر «شکندگی» ویژگی نهاد سیاسی ایران و مصر بوده است؛ زیرا به محض ساقط شدن حاکم نظام سیاسی هر دو کشور نیز فروپاشید. (Arjomand. 1986:385) هر چند میزان وابستگی ارتش مصر به حاکم سیاسی کمتر از ارتش ایران بوده است. از این جهت در مصر به مرور ارتش تبدیل به نهادی نیمه مستقل و مستقل شد، در حالی که ارتش در ایران تا پایان حکومت پهلوی به جز محدود مواردی از جمله دوره ریاست سرلشکر رزم آرا بر ستاد ارتش و دوره دوم زمامداری مصدق در اوایل دهه ۱۳۳۰، همواره به صورت نهادی تابع و وابسته باقی ماند. (گشنیزجانی، ۱۴۰۲: ۱۹۰) هم محمدرضا شاه و هم مبارک در جهت جلوگیری از وقوع کودتا در بین نیروهای مسلح دست به اقداماتی زدند که در نهایت تنها منجر به تثبیت جایگاه ارتش در این دو کشور شد. بدین صورت هم محمدرضا شاه و هم مبارک ضمن تثبیت جایگاه خود به عنوان فرمانده کل قوا تلاش نمودند تا جایی که ممکن است امرای ارتش، افسران و درجه داران رده پایین را به لحاظ رفاهی در موقعیت مناسبی قرار دهند با این تفاوت که در مصر ارتش به عنوان یکی از مهمترین سرمایه‌گذاران در بخش‌های مختلف عمل می‌کردند در نتیجه دارای قدرتی بیشتر از ارتش ایران بودند. از این رو هرچند ارتش هر دو کشور دست به خشونت بر علیه انقلابیون می‌زدند اما ارتش ایران در بحبوحه انقلاب اسلامی ایران در سطوح مختلف خود انگیزه چندانی برای دفاع از نظام شاهنشاهی نداشت. (John Esposito.2012: 123) در مصر نیز ارتش از زمان شرکت در کودتای افسران آزاد از قدرت زیادی برخوردار شده بود، بدین گونه که هم عبدالناصر و هم مبارک دست ارتش برای پی گرفتن منافع متنوع و موقعیت برتر در جامعه از طریق واگذاری مدیریت‌های مختلف سازمان‌های غیر سیاسی از جمله فدراسیون‌های ورزشی از قبیل فدراسیون فوتبال، والیبال و

۱. ماکس وبر نظام سلطانی، نئوپاتریمونیال و خودکامه را به یک معنا به کار برده است.

تیس باز گذاشتند. (Abul-Maged.2017:44-47) بخصوص مبارک سعی نمود با کمک ارتش و ژنرال های بازنشسته و سازمان های امنیتی، سیاست های اقتصادی خود موسوم به درهای باز اقتصادی «افتتاح» یا «نولیبرال» را پی بگیرد و از این طریق مشکلات پیش روی نهاد سیاسی را مرتفع سازد. (Abul-Maged.2017:48) بنابراین براساس نظریه توسعه نامتوازن، ارتش در ایران و مصر در ذیل و به عنوان تابعی از نهاد سیاسی تعریف می شوند. هم چنین ارتش هر دو کشور از لحاظ ایدئولوژی تمایلی معنا دار به سکولاریسم و مدرنیزاسیون داشتند و اغلب در تقابل با نیروهای اسلام گرا بودند و اسلام سیاسی را مانع تحقق مدرنیزاسیون قلمداد می کردند، بنابراین در آستانه انقلاب در هر دو کشور تمایلی هم به قدرت گرفتن گروه های اسلامی نداشتند.

نتیجه گیری

نظریه توسعه نامتوازن را می توان در ذیل مکاتب مثبت گرایی، پوزیتیویستی و تحصیلی معرفی کرد که تنها با شیوه های عینی، آماری و شکلی پدیده ها توجه می کنند، هر چند هانتینگتون در تفسیر مسائل به آمار وفادار نمی ماند. واقعیت های پژوهش حاضر نشان داد که نظریه توسعه نامتوازن گرچه تا حدودی فرایند انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر را تفسیر کرد اما فاقد توان تبیین همه ابعاد این دو انقلاب است. فروکاستن انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر تنها به عدم توازن و ناهمگونی بین دو مؤلفه اقتصاد و سیاست از مهمترین کاستی های نظریه توسعه نامتوازن است، در حالی که پژوهش نشان داد که هر دو این دو انقلاب، بخصوص انقلاب اسلامی دارای خصیصه های مختص به خود بوده است که از دید هانتینگتون مغفول مانده است. هانتینگتون تفاوتی بین رشد و توسعه اقتصادی قائل نشده است و توسعه اقتصادی را پیش فرض انقلاب قلمداد کرده است؛ این در حالی است که در دوره پلهوی دوم رشد اقتصادی صورت گرفته اما منجر به توسعه اقتصادی نشده است و در مصر نه رشد اقتصادی و نه توسعه به معنای مورد نظر هانتینگتون اتفاق نیفتاده است. همچنین در نظریه توسعه نامتوازن نقش دولت های خارجی و استعمارگر در فرآیند توسعه و اینکه آیا توسعه درونزاد یا برونزاد است تا حد زیادی نادیده گرفته شده است. جدا از آن مسئله تقابل سنت و مدرنیته به طور عام و گسترده در انقلاب اسلامی ایران مصداق ندارد. زیرا امام خمینی و روحانیت نواندیش به عنوان نماینده جریان سنت در صدد احیای نواندیشی دینی و نوسازی سیاسی در ایران بوده است. به نظر می رسد نوعی تناقض در دو نظریه هانتینگتون یعنی توسعه نامتوازن و الگوی

شرقی انقلاب‌ها وجود دارد. زیرا در توسعه نامتوازن عدم تحول ساختار سیاسی را عامل انقلاب معرفی می‌کند، در حالی که در الگوی انقلاب‌های شرقی معتقد است؛ آفرینش نهادهای سیاسی قبل از واژگونی نهادهای سیاسی تحقق پیدا می‌کند.

برخلاف تقسیم‌بندی هانتینگتون از انقلاب‌ها به صورت انقلاب‌های شرقی و غربی، به نظر می‌رسد به دلیل سیالیت مؤلفه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منتج به انقلاب اسلامی و انقلاب مصر، این دو انقلاب در بعضی از جنبه‌ها با مؤلفه‌های انقلاب‌های غربی و در بعضی دیگر با انقلاب‌های شرقی قرابت بیشتری دارند، بنابراین نمی‌توان نسخه واحدی بر هر کدام پیچید. جدا از آن برخلاف نظر هانتینگتون که براساس آن می‌توان برای انقلاب‌های غربی تاریخی دقیق معین کرد، هم برای انقلاب اسلامی و هم انقلاب مصر می‌توان تاریخ دقیقی تعیین کرد. به ترتیب (۲۲ بهمن ۵۷ و ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱) از طرفی هم انقلاب اسلامی ایران و هم انقلاب ۲۰۱۱ مصر دارای ماهیت شهری بوده و اغلب اتفاقات و اعتراضات در مرکز سیاسی یا همان پایتخت و شهرهای بزرگ رخ داده است. در ایران تهران، قم، تبریز و ورامین و در مصر قاهره و اسکندریه.

همچنین انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر دارای تفاوت‌های بنیادی در ماهیت خود می‌باشند، انقلاب اسلامی ایران دارای ماهیت فرهنگی، هویتی و مذهبی بوده که سازمان روحانیت، از بین گروه‌های رقیب و انقلابی موفق به تأسیس و آفرینش سامان سیاسی شد، در حالی که انقلاب مصر دارای ماهیت اقتصادی و معیشتی بود که علی‌رغم پیروزی اولیه اخوان المسلمین و محمد مرسی، به حاکمیت سکولارها در سپهر سیاسی مصر منتهی شد و هیچ‌کدام از گروه‌های انقلابی موفق به تأسیس سامان سیاسی نشدند. همچنین از انقلاب ۲۰۱۱ مصر به عنوان یک انقلاب جوان نام برده می‌شود که بر ضد سلطه سیاستمداران سال‌خورده صورت گرفته است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶). مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نشر شیراز.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمدگل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آل احمد، جلال (۱۳۵۷). در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، تهران، خوارزمی.
- استمیل، جان دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، رسا.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۷۸). روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز.
- بیات، آصف (۱۳۹۷). مقایسه جنب‌های اسلامی در مصر و ایران، گفتگو، ۳(۲۹)، ۷۶-۱۱۴.
- جان اسپوزیتو، جان وال (۱۳۹۲). جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دمکراسی)، ترجمه شجاع احمدوند، تهران، نشر نی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۰). جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی)، سال ۱۳۲۵۷-۱۳۲۰، تهران، نشر علم.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام خمینی، ج ۳، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی.
- سازمان مجاهدین خلق (۱۳۵۲). در پاسخ به اتهامات اخیر، تهران، بی‌نا.
- سبزه‌ای، محمدتقی؛ کریمی، محمدشریف؛ مرادخانی، همایون (۱۳۹۸). تحلیل و تبیین نتایج اقتصادی انقلاب اسلامی در مقایسه بین‌المللی با برخی از انقلاب‌های اجتماعی، مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۲(۱)، ۹۱-۵۷.
- سنجابی، کریم (۱۹۸۳). تاریخ شفاهی هاروارد، ج ۲-۰، امریکا، دانشگاه هاروارد.
- شریعتی، علی (۱۳۸۵). مجموعه آثار ۹، تشیع عبوی و تشیع صفوی، تهران، بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.
- عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۹۹). تاثیر فرایند توسعه اقتصادی - اجتماعی بر وقوع انقلاب‌ها: مطالعه تطبیقی تاریخی انقلاب‌های ایران، تونس، مصر، لیبی و یمن، مطالعات توسعه اجتماعی ایران، ۱۲(۴)، ۱۳۵-۱۲۲.
- علم، امیر اسدالله (۱۳۹۴). یادداشت‌های علم، ج ۶، ویراستار علینقی عالیخانی، تهران، نشر معین.
- فرامرزی، فاطمه (۱۳۹۱). دین در ایران عصر پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران، نشر علم.

- گشنیزجانی، کامران(۱۴۰۲). مطالعه تطبیقی ایران و مصر، تهران، نشر کویر.
- قاسمی، بهزاد(۱۳۹۸). تحلیل منطقی علل ناسازگاری توسعه ناممتوازن با انقلاب اسلامی ایران»، مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۴(۵۶)، ۸۷-۱۰۰.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون(۱۳۷۳). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، تهران، نشر مرکز.
- کدی، نیکی(۱۳۹۰). ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم.
- کوپل، ژیل(۱۳۶۶). پیامبر و فرعون؛ جنبش های نوین اسلامی در مصر، تهران، کیهان.
- هانتینگتون، ساموئل(۱۳۸۶). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم.
- هراتی، محمد جواد(۱۳۹۴). مطالعه تطبیقی آزمون پذیری نظریه انقلاب هانتینگتون با انقلاب در ایران و مصر، جامعه شناسی جهان اسلام، ۳(۲)، ۱۸-۱.
- میلانی، محسن(۱۳۸۳). شکل گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، تهران، گام نو.
- نصیرزاده، حسین(۱۳۹۳). تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران در بیداری اسلامی مصر، تهران، کدیور.
- Abul - Mged.Z.(2017)«militarizing the nation the army business and revolution in Egypt» Columbia university press.
- Arjomand.SA.(1986)«Iran.s Islamic Revolution in comparative perspective»World politics.No38.pp383-414.
- Bayat .A.(1998)«revolution without movment.movment without revolution; comparing Islamic activism in Iran and Egypt»Comparative studies in society and history.No40.pp136-169.
- Bayat. A.(2008) «Is there a future for Islamist revolution? Religion revolt and Middle Eastern modernity» Revolution in the making of the modern World» social identity.globalization and modernity.NO20.pp96-112.
- Bayat .A.(2013)«Egypt and its unsettled Islamism.post Islamism» the changing factes of political Islam. No 34.pp 185-228.
- Dabashi.H.(1991)«social origins of the Iranian revolution.Jstor.Liden.
- Fischer. MM.(2003)«Iran;form religious dispute to revolutions»University pf Wisconsin press.
- Goldstone.Jack.(1982)« the comparative and historical study of revolution» Annual review of sociology.No8.pp187-207.
- Goldstone. Jack.(2002)« population and security.how demographic chang can lead toviolent conflict» Journal of international Affairs(2002/9/22)۷56.pp3-21.Available at: jia.sipa.columbia.edu.

- Goldstone. Jack.(2011)««Understanding the revolutions of 2011»» At: <http://www.foreignaffairs.com/articles.north-africa/2011-04-14/understanding-revolutions-2011>.
- Gholizadeh. s and Hook. DW.(2012)««the discursive construction of the 1978-1979 Iranian revolution in the speeches of Aytollah Khomeini»» Journal of community & Applied social psychology.No22,pp147-186.
- Ibrahim .SE.(1996)«the changing face of Egypt.s Islamic activism»london.
- Moddel.M.(2005)«Islamic modernism»nationalism and fundamentalism episode and discourse»University of Chicago press.
- Mostafa.T.(2000)«« conflict and cooperation between the state and religious institutions un contemporary Egypt»» International Journal of Middle East studies.No32,pp3-22.
- Parsa. M.(1989)«social origins of the Iranian revolution »rutgers University press.
- Ragab .A.(2014)«recent development of TSA inEgypt. Fourteenth meeting of the committee of statistics and Tourism satellite account (TSA) retrived.
- Roy . O.(2012)««the transformation of the Arab world»»Journal of democracy.No23,pp5-18.
- Tilly .V.(2017)««from mobilization to revolution.collective violence contentious politics and social change»»Routledge»pp71-91.